فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷

عشق متعالی

ایدئولوژی در داستان درخت بخشنده

● ربابه ربانی
کارشناس ارشد ادبیات کودک و نوجوان، دانشگاه امام رضا(ع)

چکیده
این نقد، پس از مرور مفاهیم چندگانه ایدئولوژی به بررسی جهان‌بینی کتاب درخت بخشنده، اثر ماندگار سیلور استاین می‌پردازد. عشق، موضوع اصلی این کتاب است؛ اما با مرور انواع عشق، عشق متعالی را در این اثر شاهد هستیم. درخت در این داستان می‌تواند نماد خداوند یا طبیعت باشد.

کلیدواژه: ایدئولوژی، عشق، طبیعت، خداوند

مقدمه

درخت بخشنده، اثری داستانی از شل سیلور استاین[1] (۱۹۳۲ـ۱۹۹۹م)، نویسنده معاصر امریکایی است. معروف‌ترین آثار سیلور استاین، نوشته‌های او برای کودکانند. البته بیشتر آثار او، ویژه گروه سنی خاصی نیست و همه مخاطبان در هر سنی مخاطب آن‌ها به‌شمار می‌روند. سبک نگارش سیلور استاین، از شور و انرژی و حس سرشار است. ویژگی بنیادی نگاه او، آزادی و رهایی از هر قیدوبندی است که حس و ادراک انسان را به قالب‌ها و کلیشه‌ها محدود می‌کند.

او نخستین کتاب کودکش را به نام درخت بخشنده، در سال ۱۹۶۴ به چاپ رساند و بر اثر آن، به نویسنده موفق کودکان بدل شد. به‌گفته دوت. کی. مک دونالد، این کتاب استاین در سنجش با آثار دیگرش، بیشترین واکنش‌های انتقادی را در پی داشت.[2] افزون بر درخت بخشنده، آثار دیگری از او به فارسی ترجمه شده‌اند که فهرست برخی از آن‌ها چنین است:

یک *زرافه و نصفی* (۱۹۶۴)، *کسی یک کرگدن ارزان نمی‌خواد؟* (۱۹۶۴)، *جایی*

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷
۷۰

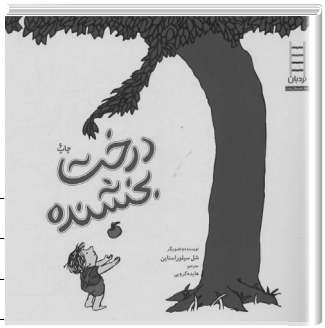

سیلور استاین، شل. (۱۳۹۷)، *درخت بخشنده*، مترجم: احسان عباسلو، کرمان: نشر نون، ۶۲ صفحه، ۱۰۰۰ نسخه، قطع خشتی، شابک: ۳-۳۵-۸۷۴۰-۶۰۰-۹۷۸

ایدئولوژی آرام‌آرام به چارچوب تفسیریِ ساختگی و اقتداری بدل می‌شود که نه‌تنها شیوه حیات گروه که جایگاه آن را در تاریخ جهان، نشان می‌دهد

که پیاده‌رو تموم می‌شه (۱۹۷۴)، *نوری در اتاق زیر شیروانی* (۱۹۸۱)، *آشنایی قطعه گم‌شده با دایره بزرگ* (۱۹۸۱)، *با همه مخلفات*، *بالا افتادن* (وقتی به سن تو بودم)، *ترانه‌ها*، *کافه خوش‌خوراک رزالی*، *شیری که جواب گلوله را با گلوله داد*، *در جست‌وجوی قطعه گم‌شده*، *بابانوئل نو*، *راهنمایی پیش‌آهنگی عموشلبی*، *پاهای کثیف*، *هملت*، *قهرمان*، *عاشقانه‌ها*، *کمی نوازشم کن*، *من و دوست غولم*، *رقص‌های مختلف* (شعرها و قصه‌هایی برای کودکان).

خلاصه

پسرکی هر روز نزد درخت سیبی می‌آمد و از برگ‌های بر زمین افتاده درخت تاج می‌ساخت و شاه جنگل می‌شد، از تنه‌اش بالا می‌رفت و از شاخه‌هایش آویزان می‌شد، سیب می‌خورد و زیر سایه‌اش می‌خوابید. درخت، پسرک را بسیار دوست می‌داشت.

با گذشت زمان پسرک بزرگ می‌شد و درخت بیشتر تنها می‌ماند تا این‌که پسرک برای خرید چیزی می‌رود و درخت از آمدن او خوشحال می‌شود و از پسرک می‌خواهد همچون دوران کودکی‌اش با او بازی کند، سیب بخورد و در سایه‌اش بخوابد، اما پسرک به پول نیاز دارد و درخت که پولی ندارد، به او پیشنهاد می‌کند سیب‌هایش را بچینند، آن‌ها را بفروشد تا پولی به دست آورد. پسرک چنین می‌کند و درخت خشنود می‌شود که پسرک را شاد کرده‌است.

پسرک می‌رود و پس از زمان درازی بازمی‌گردد و درخت از آمدنش بسیار شاد می‌شود، اما پسرک به خانه نیاز دارد و زن و بچه می‌خواهد و درخت این‌بار شاخه‌هایش را به او می‌دهد تا با آن‌ها برای خودش خانه‌ای بسازد. پسرک بار

دیگـر مـی‌رود و هنگامـی کـه بازمی‌گـردد درخت دوباره شـاد می‌شـود و از پسـرک می‌خواهـد کـه همچـون دوران کودکـی‌اش با او بازی کند و شـاد باشـد، اما پسـرک قایقـی می‌خواهـد تا بـه جای دوری بـرود. درخت تنه‌اش را به دسـت تبر می‌سـپارد تـا پسـرک با آن قایقی بسـازد و بـه جای مطلوبـش برود.

سـرانجام تنهـا کُنده‌ای از درخـت برجای می‌ماند. این‌بار هنگامی که پسـرک (در قالـب پیرمـردی کهنسـال) بازمی‌گـردد، درخت چیزی برای بخشـیدن بـه او ندارد و از ایـن موضـوع ناراحـت می‌شـود. پسـرک می‌گوید دیگر بـه چیزی نیاز نـدارد، بلکه به‌انـدازه‌ای خسـته اسـت کـه تنهـا جایـی بـرای نشسـتن می‌خواهـد و درخـت از او می‌خواهـد کـه بر روی کُنده‌اش بنشـیند و بیاسـایَد.

مفهوم‌شناسی ایدئولوژی

ایدئولـوژی از اصطلاح‌هـای سیاسـی ـ فرهنگـی ـ جامعه‌شـناختی و فلسـفی اسـت کـه مفهوم‌هـای فراوانـی دارد. ایـن اصطـلاح نخسـت در معنـای تحریف‌گـری و پنهان‌کنندگـی واقعیـت بـه‌کار رفـت. ایـن مفهـوم در آثـار مارکـس جـوان؛ یعنـی دست‌نوشـته‌های اقتصـادی ـ سیاسـی (۱۸۴۴ـ۱۸۴۳) به‌ویـژه ایدئولـوژی آلمانـی، دیـده می‌شـود[۳].

ایدئولـوژی بدین‌معنـا، از مفاهیـم جامعه‌شـناختی- سیاسـی وابسـته بـه مفهوم قـدرت اسـت. مقصـود از قـدرت، توانایـی افـراد یـا گروه‌هایـی اسـت که در رسـیدن بـه منافـع خـود، در برابـر دیگـران می‌ایسـتند. ایـن ایسـتادگی گاهی بـه‌زور صورت می‌گیـرد و گاهـی با ایجـاد اندیشـه‌هایی کـه رفتـار زورمندانـه و قدرت‌خواهانه آنان را توجیـه می‌کنـد. بـه ایـن اندیشـه‌های توجیه‌گـر، ایدئولـوژی گفتـه می‌شـود[۴]. بنابرایـن، ایدئولوژی‌هـا ناگزیـر بـا واقعیت هم‌سـو نیسـتند و از همیـن روی، آن‌ها را تحریف‌کننـده و پنهان‌کننـده خوانده‌انـد.

ایـن مفهـوم سـطح دیگـری از معنا دارد کـه ماکس وبـر در اقتصـاد و جامعه[۵] به آن اشـاره می‌کنـد. او می‌گویـد: هر گروه اجتماعیِ توسـعه‌یافته، ناگزیـر به مرحله‌ای می‌رسـد کـه در آن، تمایـزی میـان حاکمـان و اَتبـاع پدیـد می‌آیـد و ایـن رابطـه نامتقـارن مسـتلزم خطابه اقناعی اسـت. این کار تنهـا برای محدودکـردن کاربرد زور در برقـراری نظـم اسـت و هر نظامی که بـه دنبال کنترل اجتماعی باشـد، بدین‌معنا، کارکـردی ایدئولوژیـک دارد کـه هدفـش مشروعیت‌بخشـیدن بـه ادعـای وی درباره دردست‌داشـتن اقتدار اسـت. هـر نظام اقتدارگرایـی به میزانی از مشـروعیت نیازمند اسـت کـه فراتـر از باور واقعـی اعضای جامعـه به آن باشـد. این مشروعیت‌بخشـی را ایدئولـوژی تأمیـن می‌کند.

سـومین سـطح ایدئولـوژی، عمیق‌ترین سـطح آن و کارکردش، یک‌پارچه‌سـازی اسـت. ایدئولـوژی آرام‌آرام بـه چارچوب تفسـیریِ سـاختگی و اقتداری بدل می‌شـود

کـه نه‌تنهـا شـیوه حیـات گـروه کـه جایـگاه آن را در تاریـخ جهـان، نشـان می‌دهد. ایدئولـوژی در ایـن کاربـرد، بـا جهان‌بینـی برابـر اسـت؛ یعنـی قانون‌هـای عـام و جهان‌شـمول کـه بـا آن‌هـا می‌تـوان همـه وقایع عالـم را تفسـیر کـرد. ایـن کارکرد توجیه‌گـر، اخـلاق، دیـن و حتـی علـم را بـه خـود آلـوده می‌کند.[۶]

بنابرایـن، ایدئولـوژی به‌معنـای نخسـت، تحریف‌کننـده واقعیت و به‌معنـای دوم مشـروعیت‌بخش و به‌معنـای سـوم معـادل جهان‌بینـی اسـت.

تحلیل داستان

ایـن داسـتان را بـا رویکردهـای گوناگونـی می‌توان بررسـید: فلسـفی، فمینیسـمی، الاهیاتـی، اخلاقی.

فلسفی

اگر ژرف‌سـاخت داسـتان به رابطه‌ای عاشـقانه ناظر باشـد، از مفهوم فلسـفی «عشق» و امکان‌پذیـریِ یک‌سـویه‌بودنش سـخن مـی‌رود؛ زیـرا بنابـر محتوای داسـتان، تنها درخـت بـه پسـر عشـق مـی‌ورزد. بنابرایـن، پرسـش‌های عشـق چیسـت؟ عشـق یک‌سـویه ممکـن اسـت؟ پرسـش‌هایی فلسـفی‌اند کـه بر پایـه آن‌ها به نقد فلسـفی داسـتان می‌تـوان پرداخت.

اگر ژرف‌ساخت داستان به رابطه‌ای عاشقانه ناظر باشد، از مفهوم فلسفی «عشق» و امکان‌پذیریِ یک‌سویه‌بودنش سخن می‌رود

فمینیستی

اگر درختِ داسـتان نماد عشـق مادرانه به‌شـمار آید، زمینه‌ای برای نقد فمینیسـتی داسـتان فراهـم می‌شـود. بـر پایـه رویکـرد فمینیسـتی بـه داسـتان، درخـت نمـاد فـداکاری و دل‌بسـتگی اسـت. مـادر از آن روی کـه مـادر اسـت، تنها دربـاره پروردن فرزنـدش می‌اندیشـد. مفهـوم پـرورش در بزرگ‌شـدن تدریجـی کـودک و دگرگونی نیازهـای او، نهفته اسـت.

الاهیاتی

اگـر درخـتِ داسـتان نمـاد فداکاری مسـیح‌وار درباره پسـرک باشـد، زمینـه‌ای برای نقـد الاهیاتـی‌اش پدید می‌آید. مسـیح برای پاک‌شـدن انسـان‌ها از گناه نخسـتین و آمادگـی آن‌هـا برای دریافـت فیض خداوند، مصلوب شـد. او رنج فراوانـی را تاب آورد تـا خداونـد از گناه نوع انسـانی بگذرد.

بنابـر قرائـت حلولـی فدیـه، خداوند به سـبب مهربانـی‌اش دربـاره بنـدگان، اراده کـرد کـه گنـاه ذاتـی او را پاک کند؛ زیرا می‌دانسـت که تطهیر انسـان در تـوان خود او نیسـت. بنابرایـن، در کسـی حلـول کـرد تا خودش تـاوان آن گناه باشـد.

اخلاقی

اگـر درخـتِ داسـتان نماد انسـانی ایثارگر باشـد کـه از داشـته‌های خودش به سـود دیگران می‌گـذرد، زمینه نقد اخلاقی داسـتان فراهم می‌شـود. بـر پایه این رویکرد، درختِ بخشـنده همه‌چیـزش را می‌بخشـد و بخشـیدن (عطاکردن/ایثارگـران) از فضیلت‌های اخلاقی اسـت. بالاترین درجات سـخاوت آن اسـت که شـخصی به چیزی محتاج باشـد، اما آن را به دیگری ببخشـد که به آن ایثار گویند؛ یعنی از خودگذشـتگی و به دیگران رسـیدن.

فصلنامهٔ نقد کتاب
کوروش و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷

بنابـر همـه ایـن رویکردهـا، محور اصلی داسـتان عشـق اسـت، اما عشـق انواعی دارد. یونانیـان قدیـم سـه‌گونه عشـق را از یکدیگـر جـدا می‌کردند:

۱. اروتیک (erotica)

عشـق اروتیـک، عشـق گیرنـده یـا اِروس (eros) اسـت که در آن عاشـق، عاشـقِ معشـوق اسـت؛ زیـرا می‌خواهـد چیـزی از معشـوقش دریافـت کند. نمونه برجسـته این عشـق، عشـقی اسـت که میـل جنسـی در آن چیرگـی دارد.

عاشـق در چنین عشـقی، نوعی کامجویی و بهره‌وری از معشـوقش دارد. او به‌واقع عاشـقِ معشـوقش نیسـت، بلکه عاشـق چیزی اسـت که می‌تواند آن را از معشـوقش بـه دسـت آورَد و از ایـن روی کـه آن چیـز را تنها در او می‌بیند، می‌پندارد که عاشـق اوسـت. چنین عشـقی آرامش‌آور نیست.

۲. فیلیا (philia)

عشـق به عدالت یا عشـق به حقیقت و ...، عشـق به آرمان‌هایی دارای پی‌آمدهای مثبت برای روان اسـت که از آن باعنوان فیلیا یاد می‌کردند. این نوع عشـق کمابیش در همـه آدمیـان هسـت. البتـه این‌کـه چه چیـزی بـرای انسـان آرمان به‌شـمار آید یـا بـه آن عشـق بـورزد، از عواملی متأثر اسـت. خواسـتنِ چیزهای خـوب برای کس دیگـری و فقـط بـرای آن کـسِ دیگـر. اگـر رابطـه‌ای از این دسـت میان شـخصی با شـخص دیگری وجود داشـته باشـد، محبت او از نوع فیلیاسـت.

اگـر کسـی چیـز خوبـی را برای دیگـری بخواهـد، اما نه بـرای خود او بلکـه برای این‌کـه فایـده آن بـه خـودم بازگردد، محبت او از جنس فیلیا نیسـت. عشـق اروتیک دربـاره جمـادات و حیوانـات و گیاهـان هـم بر اثـر زیبایی‌شـان امکان‌پذیر اسـت، اما در فیلیا تنها انسـان‌ها متعلق محبتَند. بر پایه این عشـق، اگر کسـی عاشـق دیگری باشـد، پـس از آگاهـی از نیـاز او، آن را برمـی‌آورَد و او را بـه خواسـته‌اش می‌رسـاند. به‌گفتـه ارسـطو، برخی از فیلیاها یک‌سـویه‌اند کـه او آن‌ها را نیک‌خواهـی می‌خواند؛ یعنـی ممکـن اسـت کسـی نیک‌خـواهِ دیگـری باشـد، امـا او نیک‌خـواه وی نباشـد. فیلیاهای دوسـویه از دید ارسـطو، «دوسـتی» نامیده می‌شـوند.

۳. آگاپه (agape)

این نوع عشق، دهنده است. عاشق در چنین عشقی، معشوقش را هدف می‌داند نه وسیله. عشق‌های نوع اول و دوم آرامش‌آور نیستند، اما عشق آگاپیک آرامش‌آور است. این عشق موجب می‌شود که انسان به سه‌چیز درباره دیگران توجه کند:

۱. رفتار عادلانه با آنان؛

۲. رفتار مُحسنانه با آنان؛

۳. توجه به مصالح و مفاسد آنان.

انسان در رفتار عادلانه حق دیگری را می‌دهد، اما در رفتار محسنانه چیزی فراتر از حقش به او می‌دهد. توجه به مصالح و مفاسد دیگران موجب می‌شود که عاشق آگاپیک، در اندیشه خوشایند و بدآیند آنان نباشد، بلکه مصلحت و مفسده آنان را در نظر آورَد.

توجه به مصلحت و مفسده معشوق موجب می‌شود که عاشق گاهی با او پرخاش کند. به این واکنش عاشقانه، «خشونت عشق» می‌گویند. برای نمونه، اگر فرزندی از پدرش جدا شود، پدر ساعت‌ها به دنبال او می‌گردد، اما هنگامی که او را می‌یابد، تنبیهَش می‌کند. این خشونت برای جلوگیری از گم‌شدن دوباره اوست که به مصلحت فرزند است.

معنای سوم ایدئولوژی، یعنی جهان‌بینی، بر پایه حس ظاهری یا شهود روانی یا عقل استوار می‌شود. جهان‌بینی مبتنی بر حس‌های ظاهری پنج‌گانه، جهان‌بینی علمی است. جهان‌بینی مبتنی بر عقل، جهان‌بینی فلسفی و جهان‌بینی مبتنی بر شهود، جهان‌بینی عرفانی است. داستان درخت بخشنده را می‌توان بر پایه جهان‌بینی عارفانی مانند مولانا جلال‌الدین محمد بلخی تحلیل کرد. بنابر جهان‌بینی او، همه موجودات عاشقند:

اگر این آسمان عاشق نبودی
نبودی سینه او را صفایی
و گر خورشید هم عاشق نبودی
نبودی در جمال او ضیایی
زمین و کوه اگر نه عاشق اندی
نرُستی از دل هر دو گیایی[۷]

درخت این داستان، از عشق آگاپیک برخوردار است و همه‌چیز خود را به پای معشوقش می‌ریزد. مهم‌ترین نکته در این تحلیل، جمله پایانی کتاب است؛ یعنی «و درخت خوشحال بود». این جمله بر آرامش‌بخش بودن عشق آگاپیک، دلالت می‌کند. این داستان در مقام توصیف، یا به خداوند اشاره می‌کند که دوستدار ماست و همه نیازهایمان را برمی‌آورد و حتی اگر حقوق او را پاس نداریم، باز هم

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷

بر پایه عشق دهنده، اگر کسی عاشق دیگری باشد، پس از آگاهی از نیاز او، آن را برمی‌آورَد و او را به خواسته‌اش می‌رساند

بـه ما می‌بخشـد (دیـدگاه الاهیاتی) یا به طبیعت اشـاره می‌کند کـه همچون مادری مهربـان تنها در اندیشـه خرسـندی فرزنـدان خودش اسـت. البته با توجـه به این‌که طبیعـت گاهـی خشـم می‌گیـرد و در ایـن داسـتان اشـارتی بـه این خشـم نیسـت، شـاید نتـوان درخـت داسـتان را نماینـده طبیعـت دانسـت. در مقام توصیـه نیز این داسـتان انسـان‌ها را به عشـق بی‌شـائبه و غیر اروتیک به همنوعانش توصیه می‌کند (دیدگاه اخلاقی).

همچنیـن می‌تـوان از حـق انسـان در تصـرف در طبیعـت سـخن گفـت؛ یعنـی این‌کـه انسـان‌ها بـر اثـر کـدام ویژگـی می‌تواننـد موجـودات غیر انسـانی را به سـود خودشـان از میـان ببرنـد؟ ایـن بحـث با عنـوان کرامـت انسـانی در متون فلسـفی و الاهیاتـی مطـرح شده‌اسـت.

گفتـه می‌شـود کـه بنابـر تصریحات یا اشـارات متـون مقـدس ادیـان ابراهیمی، انسـان محـور وجـود و کانون هسـتی و علت غایـی عالم اسـت و از ایـن‌رو، خداوند او را در تصـرف در دیگـر موجـودات و گرفتن جان آن‌ها (مانند ذبـح حیوانات و خوردن آن‌هـا)، محق دانسـته اسـت. باری، بـا توجه به این‌که شـخصیت اصلی این داسـتان، درخـت اسـت نـه انسـان، این بحـث از مباحث فرعـی این داسـتان خواهد بـود نه از مباحـث اصلی آن.

پی‌نوشت

1. Sheldon Allan Silverstein.

۲. دوت. کـی. مـک دونالـد، معنای ریشـه‌ای درخت بخشـنده، ترجمه: رضی هیرمنـدی، پژوهش‌نامه ادبیـات کودک و نوجـوان، ش ۲۴، ص ۵۹.

۳. پل ریکور، ایدئولوژی و اوتوپیا، ترجمه: احمد بستانی، نامه مفید، ش ۳۲، ص ۹۲.

۴. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، ص ۷۷.

5. Economie et société.

۶. پل ریکور، همان، ص ۹۸.

۷. محمد بلخی، دیوان شمس، ص ۱۱۲۷.